

حسن ستار

بزرگ شده دروازه دولاب. سه راه شکوفه درخیابان صفا

برای برنامه های عید می رتیم کیش چون اعلیحضرت آن مولج کیش تشریف می بردند، همه هنرمندان را دعوت می کردند. آنجا یادم است که یک برنامه برای عید بود که اعلام در شهر بیرجند گذاشته بود. واقعاً هفت شب سلطنتی پذیرایی کردند. تمام غذاها را از ماکسیم پاریس...

الان در خدمت شما هستم.
* آقای ستار، علاوه بر آهنگ هایی که بروی برخی از فیلم ها با صدای شما پخش شده شنیده ام که برای بازی در فیلم ها از شما چند بار دعوت شده؟ چند آهنگ برای فیلم خواندم که البته یکی از آنها مال فیلمی بود که

**به آقای رفسنجانی گفتند آقا چطور شد شما پولدار شدید؟
گفت باایامون یک ملک داشت که ایران افتاد توش!**

متصور پورمند هم کارگردانی و تهیه آن را به عهده داشت که در آن سریال برای موسیقی متن آهنگی

این بار طرف صحبت ما با هنرمندانی که درطول سی سال گذشته هنرشان درخدمت مردم و مبارزات آنان بوده است حسن ستار را درپیش روداریم که فرارسیدن بهار و نوروز بهانه ای شده تا با این هنرمند شایسته و مردمی در رابطه با فعالیت های هنریش و خاطرات گذشته و حال گپ و گفتگویی داشته باشیم.

حسن خان ستار اگر خاطره ای از عید نوروز دارید برایمان تعریف کنید.

خاطرات زیادی از گذشته ، مخصوصاً از نوروز و ایام عیددارم چون عید که می شد قبل از انقلاب، در ایران برنامه های نوروزی ضبط می کردیم. من یادم است که دو سال پشت سرهم آهنگ گل سنگ که همراه زنده یاد هایده و زنده یاد مهستی و خانم حمیرا تلویزیون داشت برنامه زنده ضبط می شد و من این آهنگ را آنجا زنده خواندم. سال بعد هم که آقای انوشیروان روحانی با آن ارگی که می زدند، و سال بعد هم آهنگ مرا زیبا پرستی یا حسرت را که باز هم برنامه



سه سال پیش حسن ستار آهنگی را از حسن شماعی زاده با شعری از همایون هوشیارزاد به نام "شهبانو" خواند که مورد استقبال بسیاری از جمله خود شهبانو قرار گرفت

اولین آهنگی که من خواندم، اگر یادتان باشد، یک سریالی در تلویزیون آن موقع نشان می دادند به نام مرادبرقی یا خانه بدوش که آقای کاردان در آن بازی می کرد و آقای

شعری از آقای ایرج جنتی عطایی. من آن را خواندم؛ پا به هرجایی می نازم آدم خانه بدوش، مهلت موندن نداره آدم خانه بدوش... آن را وقتی پخش کردند مردم به عنوان یک صدای جدید... چون من یادم است وقتی آقای کاردان آمد شرکت کاسپین، صحبت کرده بود، می گویند، به موقع، به جا و شخص مناسب.

[کاردان] گفته بود می خواهم برای این سریال جدیدم یک صدای جدید هم باشد که آقای دکتر طیبیان که من با ایشان قرار گذاشتم، گفت ما یک خواننده داریم، با او کار می کنیم و می توانی از صدای ایشان استفاده کنی. همان آهنگ را شعر را همانجا در استودیو... چون استودیویشان دوبله فیلم می کردند

خاطرات خیلی شیرین بود که به قول معروف به تاریخ پیوست.

* به آن روز ها اشاره کردید. آن موقع ها شایعه بود که آهنگ شازده خانم را شما برای دختر شاه خواندید.

آیا این فقط جنبه شایعه داشت؟

من این را سال های سال گفته ام. بالاخره ایشان هم مثل بقیه دختران هم سن و سال خودش دختری بود که همیشه گفته ام که هنرمندان مرد طرفدارانشان بیشتر خانم ها هستند و هنرمندان زن بیشتر آقایان. ایشان هم یکی از طرفداران من بود. و باعث خوشحالی من بود که دختر شاه صدای ستار را دوست دارد و آهنگ شازده خانم هم آهنگی بود که شعر آن را آقای محمد صالح علا گفته بود و آهنگ و تنظیمش را هم منوچهر چشم آذر کرده بودند. چیزی به آن صورت نبود ولی خب مردم ما همیشه شایعه ساز و شایعه پراکن هستند که همین باعث شده مملکت ما این جا برسد. * کدام ترانه باعث شد که کار شما گل کند و به قول معروف اسمتان به سرزبان ها بیافتد؟

عید بود با زنده یاد هایده آهنگ نوروز آمد را خواندم، خانم حمیرا یک آهنگ خواند و زنده یاد مهستی یک آهنگ خواند، که آن خانم بهار همین آهنگ مرا زیبا پرستی را شروع کردند و آقای انوشیروان روحانی با آن ارگ مخصوص شان... خاطره زیاد هست و برنامه های عید می شد ما می رتیم کیش چون اعلیحضرت آن موقع کیش تشریف می بردند، همه هنرمندان را دعوت می کردند آنجا. یادم است که یک برنامه برای عید بود که اعلام در شهر بیرجند گذاشته بود. واقعاً هفت شب سلطنتی پذیرایی کردند تمام غذاها را از ماکسیم پاریس...

* اسدالله اعلام، وزیر دربار پیشین؟

بله وزیر دربار بودند و می دانید که در بیرجند و قانات یک امپراتوری بزرگی برای خودشان داشتند و حتی بعد از برنامه هم یادم است که دو جعبه قوطی های پر زعفران به ما عیدی دادند خود اعلیحضرت موقع عید که می شد، به موزیسین ها یک پهلوی می داد و به هنرمندان پهلوی می داد. خلاصه واقعاً

در خیابان وصال شیرازی... کاسپین. همانجا رفتیم بعد از ظهر خواندیم و ایشان هم این را روز چهارشنبه یا پنجشنبه بود که این برنامه پخش می شد، گذاشت روی سرپالشی و از آنجا مردم صدای ما را قبول کردند. ولی با آهنگ همسفر آمدم به اصطلاح توی تلویزیون و مردم چهره من را دیدند. بعد از آن دیگر کار حرفه ای من شروع شد که الان حدود سی و هشت سال است که هفت سال در ایران و سی و یک سال هم در خارج از ایران در آمریکا به کار هنری ادامه دادم و هنوز هم قمار زندگی است که مرحوم واروژان ساخته بود. برای فیلم هم، خدا رحمت کند، آقای هریتاش از من دعوت کرد، ولی من چون آن موقع خواننده بودم. ایشان گفت که یک ستاریو نوشته ام چون تو دانشجو



هستی، آن موقع من دانشجو بودم، به تیپ و کاراکتر تو می خورد. گفتیم مسئله این نیست، اشکالی ندارد، ولی من نیم میلیون تومان می گیرم که بازی کنم. گفت بابا، فردین می گیرد ۳۰۰ هزار تومان. گفت منم که هنرپیشه نیستم، شما می خواهید از موقعیت خوانندگی من استفاده کنید، اقلأ اگر یک وقت خراب شدیم، پول خوبی گرفته باشیم!

*** پس نگرید این کار را!**
دیگر نشد. نشد و ایشان هم بعد از چند سال بعد از انقلاب یا همان اوایل انقلاب در ایران فوت کرد.



* شما علاوه بر کار خواندن، شیدم

که به ورزش هم بسیار علاقه مندید و کاپتان تیم فوتبال هنرمندان هم بودید یا هستید و در نوجوانی هم به شدت فوتبال بازی می کردید؟

این را بچه ها همه لطف دارند به من که چون سال های سال می توانم بگویم اینجا تنها گروهی که ماندند، همین گروه ورزش فوتبال هنرمندان است که سال هاست داریم اینجا بازی می کنیم و اولین بار هم حشمت مهاجرانی با ابوالفضل جلالی، تیم هنرمندان را تشکیل دادند و بعد آقای مهاجرانی به خاطر اینکه رفت دویی دیگر نتوانست اینجا باشند، مانوک خدابخشیان این کار را کرد و بعد از مدتی آل صفر. الان تیم هنرمندان زیر نظر علی درخشان، چهارشنبه ها هشت تا ده شب بازی می کند همه بچه ها به ما محبت دارند و هرچه هم سر

حسن ستار

زمین به شان غر می زنیم و همه هم دلخور می شوند و سفارش می کنند که آقا ترا خدا به ما غر نزن، اگر هم من غر می زنم سرشان به خاطر اینست که اشتباهات را نکنند ولی باز دوباره می بینی که بچه ها همان اشتباه ها را دوباره می کنند. اینست که باید غر بزنی بهشان. فکرنمی کنید باید اینطور باشد؟

*** بله. در نوجوانی هم مثل اینکه در یکی از باشگاهها فوتبال بازی می کردید؟**

بله، من در ایران در تیم بانک ملی بازی می کردم، که بعد وقتی که از پیکان همه رفتند پرسپولیس، ما رفتیم پیکان و یک مدتی آنجا بودیم و بعد دیگر یادم است که درست آن بچوچه ای که ما داشتیم فوتبال بازی می کردیم، کلاس دوازدهم بودم و دیپلم داشتیم، یک سال یکی از دوستان، که همیشه من گفته ام بعد از پدر و مادرم کسی که راه و رسم زندگی را یاد من داد، این چندتا برادر بودند که یکی شان آقای مسعود (فامیلی اش را نمی گویم برای اینکه مبدا گرفتاری برایش ایجاد شود) به من یک روز زنگ زد گفت ببینم تو می خواهی فوتبال بازی کنی یا درس بخوانی؟ گفتیم هم می خواهم فوتبال بازی کنم و هم درس بخوانم. گفت هر دو کار را نمی شود هر دو هندوانه را نمی شود با یک دست بلند کرد. فوتبال را می شود همیشه بازی کرد ولی درس را یک موقعیتی دارد و یک زمانی که باید توی آن زمان خوانده شود. در هر صورت ما هم حرف ایشان را گوش کردیم و سعی کردیم درسمان را بخوانیم. یادم است همان سال من دیپلمم را گرفتم

دبیرستان ما که دبیرستان اقبال بود، ده شاگرد قبولی داد که یکی از آن شاگردان من بودم. رئیس

دبیرستان گفت پسر تو چه کار کردی؟ گفتم والله ما هر سال درس می خواندیم، شما... باور نمی کنید تابستان که می شد مثلاً یک دستور زبان فارسی ما را تجدید می کرد. گفتیم آقا دستور زبان فارسی چیزی

نبود که ما را تجدید کردید؟ گفت نه بچه جان، تو هنوز نمی فهمی. با کتاب تابستان غریبه شوی. کتاب بخوانی برایت خوب است. در هر صورت تابستان یک تجدیدی برای ما می گذاشتند. یک موقع دستور زبان بود، یک موقع فیزیک و یک موقع هندسه. بالاخره یک چیزی بود دیگر.

*** راستی اسم واقعی حسن ستار چیست و بچه کدام محله تهران است؟**

اسم من حسن و فامیلی ام ستار پور است. افتخار هم می کنم که بچه شهیاز هستم. دروازه دولاب، سه راه شکوفه یکی از دروازه های قدیمی تهران است. تهران در زمان قدیم شش دروازه داشت که یکی از آنها دروازه دولاب بود. که ما بچه دروازه دولاب هستیم. سه راه شکوفه. خیابان صفا. بزرگ شده آن منطقه ام.

*** آقای ستار این جویانی که با چشم باز نمی خوانی چیست. شایع شده که ستار با چشم های باز نمی تواند آواز بخواند. آیا درست است؟**

والله چه عرض کنم. اگر من چشم هایم را می بندم، به این خاطر است که بتوانم آن احساسم را به شنونده منتقل کنم. اگر نه چشم باز... آدم اگر چشمش بسته باشد که نمی تواند راه برود. با چشم باز راه می رود!

*** یک سوال تقریباً جدی. به نظر شما مهمترین رویدادی که در سال ۸۸ در ایران رخ داد، چه بود؟**

مهمترین چیزی که در سال گذشته پیش آمد، مسئله جنبش سبز بود که اعتراض گسترده مردم ایران به حکومت بود. حکومتی که واقعاً انتخاباتش قلابی بود و یک کسی را برای بار دوم به زور آوردند و رئیس جمهور کردند که نه واقعاً در حق ماست و نه در حد ما. ولی فعلاً می گویند... از قدیم یادم است می گفتند قدرت مغلوب تکنولوژی است. یعنی یک آدم گردن کلفت را از دور با یک گلوله توی سر می توانند از بین ببرند. فعلاً قدرت دست اینهاست. نقل است که به آقای رفسنجانی گفتند آقا چطور شد شما پولدار شدید؟ گفت بابامون یک ملک داشت که ایران افتاد توش!